

ماسکها

ترجمه:
احمد شاملو

تیم

تأثر یونان ظاهر شد، تا وقتی که از
صحنه تأثر فرود آمد و برای خود -
با حفظ مقام پیشین - سرگرمی های

کار میرفت، تا دیرگاهی دوام یافت
و می توان گفت که مدت زیادی از پایان
یافتن دوره آن نمی گذرد. لیکن از
هنگامی که برای نخستین بار در صحنه

انسان، از دیر باز، برای خندیدن و خندانیدن، از
«ماسک» سود جسته است... عیاشی های بـ جار و جنجال یونان
قدیم، اعیاد و جشن های پر از هرج و مرج روم، مراسم موسوم
به «عید دیوانگان» و «جشن انکورچینی»... در همه اینها؛
ماسک، نقش عمده داشت و با به پای شراب، به میدان می آمد.
اما به طرز قطع، ماسک برای اولین بار در صحنه تأثر های یونان
به ظهور رسیده است و استفاده از آن دو دلیل عمده داشت؛
یکی آن که به شخصیت های نمایش واقعتی بیشتری داده شود و
چهره ای که به تماشاچیان عرضه می شود در حقیقت همان باشد که
نویسنده نمایشنامه خواسته است، و دیگر این که، به این وسیله
صدای بازیگران تقویت شود.

زیرا قرار داشتن ماسک بر صورت، مثل آنکه دست خود را چون
شیبوری جلو دهان خود لوله کنیم، باعث تقویت صدا می گردد.
هنوز هم در سراسر جهان، دو ماسک خنده و گریه، سمبل و
نشانه «تأثر» بشمار می رود.

ماسک های اعصار کهن، به چندین دسته تقسیم می شد: ماسک
های پیر مردان، مردان جوان، زنان و غلامان. لیکن باید
دانست که بطور کلی، آن ماسک ها چیزهایی بوده اند سوای آنچه
امروز - در زمان ما بدین نام خوانده می شود یا از این نام
بدان پی می بریم. زیرا به همین اندازه کفایت می کند به گوئیم
در آن روز کاران، از ماسک، به چوچه برای تغییر قیافه دادن او
بصورتی دیگر در آمدن سود نمی جسته اند.
ماسک هایی که در تأثر های یونان - به طریقی که گفته شد - به





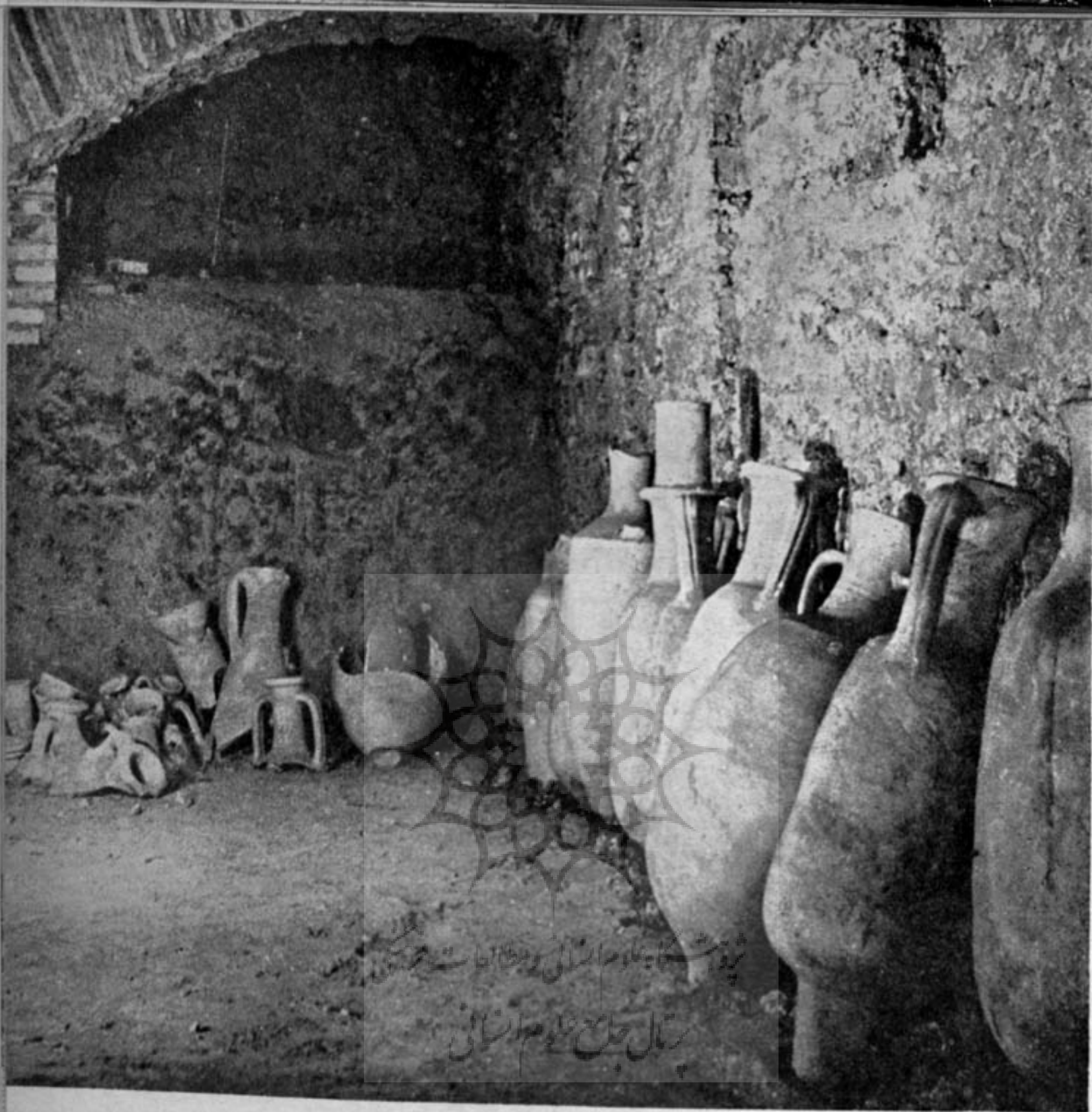
این بود که ماسک‌های مومی و لاک‌ی نیز بلافاصله به سرنوشت ماسک‌های چرمی دچار شد... از آن به بعد، تا همین اواخر - که هنوز ناپلون و کاتوچوک و نظایر آن به کار گرفته نشده بود - در ساختن ماسک از پارچه‌های موم‌اندود یا غیر آن، و بیشتر از پارچه - هائی که با الیاف فلزی ساخته می‌شد استفاده می‌کردند. چیزهای دیگری که در این صنعت به کار می‌رفت عبارت بود از متقال، پارچه‌های مخصوص نقاشی، اطلس‌های رنگین، مخمل، تور، پولک و براده طلا و نقره، و بیشتر از هر چیز دیگر: مقوا. واضح است که ساختن ماسک با مقوا، کاری نسبتاً سهل و آسان است: دو قالب مثبت و منفی (برجسته و فرورفته) از صورتک مورد استفاده، با فلز تهیه می‌کنند. سپس، مقوائی را که مرطوب و خمیری است در میان آن دو قرار داده به قدر کافی می‌فشارند تا به صورت مورد لزوم درآید و می‌گذارند تا خشک شود آنکاه آن را با قشر نازکی از لاک یا چیزهای دیگر می‌پوشانند و رنگ می‌کنند.

آنچه گفته شد، همه مربوط به تاریخچه ماسک در اروپا بود. در آسیا، ماسک‌ها، ژاپنی‌ها از دیرباز می‌شناختند و به کار می‌بردند. هنوز هم کاهنان معابد بزرگ «شینتو» در رقص‌های مذهبی خود ماسک‌های بسیار بزرگی به سر می‌گذارند که قیافه و هیأتی خوف‌انگیز دارد. رسالت این ماسک‌ها گریزاندن ارواح خبیث و پلید است. یکی از قدیم‌ترین افسانه‌های ژاپنی، افسانه «نقاب و تقدیر» است که در عین حال می‌توان آن را از بیاترین و پرمعناترین افسانه‌های کشور آفتاب طالع به شمار آورد. این داستان که بیش از هزار سال از عمرش می‌گذرد، چنین است: همین که «تومو» - سلطان سرزمین «کاما کورا» وفات یافت «پزنش» «آمامی» در صومعه‌یی منزوی شد، و سلطنت به پسرش «یوری» رسید... پدر «آمامی» که «توکی ماسا» نام داشت، از دیرگاه وزیر سرزمین «کاما کورا» بود و به همدستی پسر خود «یوشی توکو» با قدرت و نفوذ تمام، بر کشور حکم می‌راند... و چون «یوری» (نوه او) که تازه به سلطنت رسیده بود، مردی ضعیف و ساده دل بود و در امر کشورداری با مادر خود مشورت می‌کرد، توکی ماسا فرصت را غنیمت شمرد و برای آن که سلطه خود را مستقرتر

یا از پوست درختان ساخته می‌شد. لیکن پس از مدت زمانی، در ساختن ماسک‌ها، پوست و چرم جای چوب و پوست درختان را گرفت. پس از آن، بازار ماسک‌هایی که از لاک و موم ساخته می‌شد رواج گرفت و بازار انواع ماسک‌های دیگر را - حتی ماسک‌های چوبینی که در آن چرم بکار رفته، در منتهای استادی و ظرافت ساخته می‌شد - کاسد کرد، و به عنوان یک صنعت جدید ماسک‌های زیبایی را که از ترکیب چرم و چوب و مغز و نقره و گاهی طلا به وجود می‌آمد، از رونق انداخت. ماسک‌هایی که با چوب ساخته شده از ورقه‌ئی مس یا نقره پوشانده می‌شد، بیش از به بازار آمدن ماسک‌های لاک‌ی و مومی، به خصوص دو تأثیر طرف توجه بسیار واقع شده بود. زیرا این ماسک‌ها قوت و طنین صدا را به نحو مؤثری می‌افزودند. این ماسک‌ها، اغلب صورتک شخصیت‌هایی بود که در تأثیر به روی سن می‌آمد، و به طرز بی‌یکدست و بی‌نواخت، در پاره‌ئی از اندام‌های آن غلوشده بود: مثلاً در بزرگی بینی، ریزی یا درشتی چشم، بزرگی گوش، پهنی ابروان و غیره و غیره... پس از این ماسک‌ها، ماسک چرمین به بازار آمد لیکن داوم زیادی نکرد، و پس از ظهور ماسک‌های مومین، ماسک‌های چرمی یکسره منسوخ شد و از رواج افتاد. اما این ماسک‌هایی جدید نیز عمری درازتر از عمر سلف خود نداشتند، زیرا استادان صورتک ساز در یافتند که در صنعت خود، از هزاران چیز ارزان قیمت می‌توان استفاده کرد، که در عین حال، امکانات تازه‌ئی به دست می‌دهد: مثلاً اگر ماسک مسین یا ماسک نقره، رنگ پذیر نیست، ماسکی را که از مقوا ساخته شده باشد رنگ هم می‌توان کرد!

چه برای عشق‌بازی، چه برای سرفتن... و حتی ماسک‌ها در امور «جنائی» نیز نقش‌هایی بر عهده گرفتند و به عبارت دیگر، کار جنایت‌گران را نیز آسان ساختند. فرانسوی اول، شارل نهم و هانری سوم تلاش بسیار کردند و برای استفاده از ماسک جرائم و مجازات‌های سنگینی قائل شدند تا شاید این پرده پوش اسرار و جنایات فراوان متروک بماند، اما از این همه سودی نبردند و تمامی تلاش‌هایشان بی‌سود و نثمر ماند. حتی دولت فرانسه در ۱۷۸۹ برای استفاده از ماسک مجازات اعدام قائل شد. اما ماسک‌ها، با لبخنده‌های شیطانی خویش قانون خوف انگیز را به چیزی نگرفتند و استفاده از آن، به خصوص در مراسم جشن‌ها و اعیاد، روز افزون شد. در عصر جدید، ماسک‌ها تغییرات و تبدیلات فراوان یافتند: ماسک‌های اعصار کهن از چوب

دیگری یافت، چندان زمانی نگذشت... همچنین هنوز از عمر او چیزی نگذشته بود که از «ونیز» (ایتالیا) سر در آورد، که در آنجا مقدم اورا سخت گرامی شمردند و با استفاده از وجود وی ترتیب کارناوال سالیانه‌ئی را دادند که هنوز هم پس از قرن‌ها در موعد معین برگزار می‌شود، و چنان است که در هر کجای این جهان پهناور، مردم - حتی آنها که «ونیز» را ران دیده‌اند - وصف «کارناوال ونیز» را شنیده‌اند. از تاریخی که ونیز به برگزاری کارناوال‌های ماسک‌هفت‌نهاد، دیگر کار و بار ماسک «سکه» شد... دیگر همه مردم ماسک می‌گذاشتند. چه برای تفریح و چه برای «سوء استفاده»،



پژوهشگاه باستانشناسی و موزه ملی ایران
سازمان باستانشناسی و موزه ملی ایران

در کار گاه کوزه گری رفتیم دوش
دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
هریک بزبان حال بامسن میگفت
کو کوزه گرو کوزه خر و کوزه فروش

« خیام »

کند ، دختر خود «آمامی» را واداشته بود تا مطالب دلخواه او را به سلطان القا کند . «یوری» می دانست که پدر بزرگش «توکی ماسا» و دائیش «یوشی توکو» نیکخواه او نیستند ، و مادرش را که مشاور مورد اعتماد اوست تحت نفوذ خویش آورده اند ، و از اینجهت گاهی سخت به خشم در می آمد ، لیکن چاره نمی نبود و جز تسلیم زاری نمی یافت . زیرا که «توکی ماسا» ی وزیر توانسته بود «آمامی» - دختر خود و مادر سلطان - را متقاعد کند که جز سعادت فرزندان او نظری ندارد و تلاش او همه آن است که سلطنت وی از آشوب و هرج و مرج در امان بماند . و بدین وسیله دختر خود را به حمایت خود واداشت . «یوری» زن زیبایی داشت به نام «واکاسا» که در همان ایام پسری زائیده بود او را «شی مان» نامیده بودند ... «هی کی» پدر زن سلطان ، می دانست که «توکی ماسا» نیکخواه داماد او نیست . و مدام در اندیشه بود تا به طریقی او و پسر خود خواه و جاه طلب او «یوشی توکو» خالوی سلطان را از میان بردارد و خود به وزارت سلطان منصوب گردد ... شك نیست که «توکی ماسا» بر اندیشه «هی کی» وقوف داشت . چرا که مدام متعرض او می شد و هر روز از برای او اسباب تازه می چید . در این میان «هی کی» نیز دست به روی دست نمی گذاشت ، و هر چند گاه يك بار توطئه می طرح می کرد که از نظر «توکی ماسا» و پسرش «یوشی توکو» پوشیده نمی ماند . و بدین ترتیب ، هر روز جنجال تازه می به پا می شد که باعث آزار خاطر سلطان بود . زیرا که سلطان «یوری» از این تحریکات دل خوش نداشت ، و بیشتر می پسندید که در کنار زن محبوبش «واکاسا» و فرزند نوزادش «شی مان» در محیطی آرام و آسوده ، بدور از جنجال ها و توطئه ها زندگی کند در «شوزن جی» - از شهرهای سرزمین «کاما کورا» - استاد هنر مندی می زیست که در ساختن نقاب های عالی برای رفس های مذهبی ، در همه آن سرزمین بی نظیر بود ...

داشت و کس رفتار و دلخسته عشق «هاروئیکو» شاگرد چیره دست پدر خویش بود . استاد «یاشائو» از «توکی ماسا» وزیر اعظم فرمانی گرفته بود تا نقابی از برای وی بسازد . و اینک روزان و شبان دواز بود که خورو خواب و آسودگی نداشت و بر سر این نقاب زحمت می کشید چون از کار نقاب بپرداخت ، آن را در دستمال زربفتی پیچید و به همراهی شاگردش «هاروئیکو» رو به راه نهاد و به پایتخت رفت ، تا آن را به وزیر اعظم تقدیم کند . لیکن چون بدانجا رسید ، تقدیر بازی تلخی کرد که سرانجامی شوم به بار آورد : - هنگامی که استاد و شاگرد به زیر دیوار کاخ شاهی رسیدند تیری که سربازان از درون حصارها کرده بودند ، راست بر نقاب فرود آمد و آن را به دو پاره کرد . از قضای اتفاق ، سربازان تیرانداز ، از یاران «هی کی» بودند و چون استاد نقاب ساز را گریبان دیدند بر ماجرا آگاه شدند ، نقاب شکسته را به نزد امیر خود بردند . «هی کی» ، در محضر سلطان ، نقاب شکسته را در برابر «توکی ماسا» نهاد و چنین گفت :
- توکی ماسا ! اینک سر نوشتی که تقدیر ، در برابر اعمال تو ، از برای تو تهیه دیده است !
توکی ماسا ، به شنیدن این سخن سوگند یاد کرد که از «هی کی» انتقام خواهد گرفت ، و دختر خود - مادر سلطان - را هم رآی خود کرد و شبانه به خانه «هی کی» حمله برد که اتفاقاً در آن شب ، واکاسا - زوجة زیبای سلطان نیز با «شی مان» کودک وی بدانجا رفته بود ...
در نخستین حمله ، «شی مان» کوچک از اصابت تیری به قتل رسید . و «توکی ماسا» وزیر اعظم ، بر «هی کی» فایق آمده هم در برابر «واکاسا» سر از تن او جدا ساخت و سورت او را به تلافی نقاب شکسته به دیواره کرد و آن را به حضور سلطان برد . از آن به بعد دشمنی های نهان آشکار شد «توکی ماسا» توانست به آمامی ، دختر خود چنان باز نماید که سلطان نیز در هدف های مفسده جو یانه «هی کی» باوی هم دست و هم رآی بوده است ، و بدینگونه ترتیبی داد تا «یوری» نیز از پایتخت به «شوزن جی» تبعید گردد . «آمامی» که در دست «توکی ماسا» آلت معطله نسی بیش نبود و می دانست که نخواهد توانست با او از در جنگ و ستیز در آید ، به همین اندازه توانست از پدر بخواهد که اجازه دهد زوجة سلطان نیز در سفر تبعید

باوی همراه باشد سلطان با «واکاسا» به تبعید گاه خود روانه شدند ، لیکن در نجرام و درد از کف دادن فرزند و پدر ، «واکاسا» را پیش از رسیدن به «شوزن جی» هلاک کرد . و «یوری» پس از آن که تا دیر گاه بر پیکر بی جان او گریست ، با دست های خویش بر تپه می رود روی قلعه مقدس «فوجی» به خاکش سپرد .
* از آن پس ، سلطان «یوری» هر چند گاه يك بار از «شوزن جی» بدانجا می آمد ، بر سر تپه ، کنار گور زوجة محبوب خویش می نشست و به دوران گذشته خویش می اندیشید . تا آن که روزی ، هنگام بازگشت از مزار «واکاسا» ، در ساحل رودخانه ، به «کات سورا» دختر استاد نقاب ساز بر خورد و محبوبه گمشده خود را در وجود او بازیافت و با دختر کوه دیداری نهاد که وقت دیگر ، هم در کنار رودخانه بدیدارش آید . در همین ایام ، مردی ناشناس که خود را «نی تان» می خواند ، نهانی بدیدار سلطان آمد و با او از رنج و فشاری که حکومت «توکی ماسا» ی قاصب بر مردم وارد می ساخت سخن بسیار گفت . و «یوری» را آگاه ساخت که اندک اندک ، مردم پایتخت از برای شورش سخت آماده میشوند . آنگاه بدو گفت : - ای سلطان ! من از جانب سرکردگان شورش بدیدار تو مأمور گشته ام تا آماده شوی و رهبری قیام را بر عهده بگیری . لیکن «یوری» بدو پاسخ داد که بر هر چه هست و نیست پشت پازده است . به همه این ماجراها بدیده بی اعتنائی مینگرده و در آرزوی اتحاد سلطنت از کف رفته نیست ، دوست میدارم که در سکوت و سکون این سرزمین ، در میان مردم و هماتد مردم زندگی کنم . مرا فراموش کنی . «نی تان» نومید و تهیدست باز گشت ، لیکن در راه بدست سربازان «توکی ماسا» گرفتار شد . سربازان «توکی ماسا» او را شکنجه بسیار دادند تا سرانجام از او اقرار گرفتند که میان شورشیان و سلطان «یوری» قاصد بوده است ، تا او را بر رهبری قیام برانگیزد . اما پیش از آنکه بگوید سلطان «یوری» پیش نهاد شورشیان را نپذیرفته است ، بر اثر شکنجه بسیاری که بدو داده بودند در گذشت .
«یاشائو» - استاد نقاب ساز - که دریافته بود خطر مرگ جان سلطان را تهدید میکند ، مسموم شد تا نقابی از برای او بسازد که بدانوسیله بهیأت و رخسار دیگری در آید و از گزند دشمنان محفوظ بماند . لیکن همه کوششهای او بی نتیجه ماند و هرگز به آنچه

میخواست توفیق نیافت . چرا که هر چه می ساخت ، حالت چهره موجود زنده می را بخود نمیگرفت . و چنان بود که استعمال آن ، پیش از آنکه سلطان را از شناخته شدن محفوظ بدارد ، او را مورد شك و سوءظن قرار میداد ...
و هم در این روز کاران ، در داخل حصارهای کاخ «توکی ماسا» آخرین صفحه کتاب زندگی «یوری» نوشته شد : داستان اسارت «نی تان» را با «توکی ماسا» گفتند ، و او را آگاه ساختند که «یوری» با گروهی از مردم پایتخت ، در نهان ، روابطی یافته است . و بدینگونه ، «توکی ماسا» مسموم شد که یوری را یکسره از میان بردارد .
* شش ماه دیگر گذشته بود و هنوز ، استاد نقاب ساز نتوانسته بود نقابی که به چهره انسان زنده می شبیه باشد ، از برای یوری بسازد . هر نقابی که می ساخت ، پیدا بود که عاریتی است .
سرانجام ، آخرین بار که یوری بخانه مرد نقاب ساز رفت ، «کات سورا» که بر جان یوری بیم داشت ، نقابی از میان آنچه پدرش ساخته و بدو را فکند بود برابر یوری نهاد . «یاشائو» به کات سورا تنیدی کرد ، چرا که آن نقاب را نمی پسندید و آن را اسباب بی اعتباری هنر خویش می شمرد ، لیکن یوری همان نقاب را برگزید و بر چهره نهاد و از خانه استاد نقاب ساز بیرون آمد و کات سورا را زیبارا نیز با خود برد تا زندگی تازه می آغاز کنند . همان شب ، سرداری بنام کانا کواز جانب توکی ماسا فرمان یافت که به همراهی سربازان خویش خانه سلطان یوری را محاصره کند و او را بچنگ آورده سراز تنش جدا سازد و به نزد او فرستد . سلطان جوان - که داعیه سلطنت نداشت - بسختی از جان خود بدفاع پرداخت ، لیکن سرانجام از پای درآمد و فرمان تقدیر انجام شد . نیز «کات سورا» که اکنون آرزوهای خود را انجام شده میدید ، شادمانه برای مرگ آماده شد و در دل چنین اندیشید : «اینک ملکه می هستم که در کنار شوی خویش بدست توطئه گران از پای در می آیم !»
● هنگامی که استاد نقاب ساز ، یاشائو ، از ماجرای قتل دختر و داماد خویش آگاه شد ، فریادی کشید و گفت :
- آری . میدانستم . این سایه مرگ بود که بر نقابها میرقصید و نمی گذاشت نقابی که از برای او می سازم حالت زنده می بخود بگیرد ... و در میان همه نقاب هایی که ساختم و بدو را افکندم ، نقابی که «کات سورا» برگزید و بدو داد «مردم تر» بود ... این نقاب سر نوشت او بود !